

به یاد آن جنده غمگین – در معرفی رمان تازه گابریل گارسیا مارکز

حسین نوش آذر

مارکز پس از ده سال از نو دست به قلم برد و بر محور عشق پیرانه سر یک مرد نود ساله با دختری باکره رمان تازه ای آفرید با نام: به یاد آن جنده غمگین. اثر اخیر مارکز تنها به زبان اسپانیایی در بیست و سوم اکتبر در یک میلیون نسخه منتشر شد. چندی از انتشار این کتاب نگذشته بود، که نسخه های پشت جلد سفیدی از این رمان با یک سوم قیمت به بازار آمد. مارکز اما چاره کار را اندیشیده بود. نسخه دیگری از همان اثر و از همان داستان فراهم آورد با یک پایان بندی کاملا متفاوت. مارکز هفتاد و هفت ساله اثر اخیر خود: به یاد آن جنده غمگین را از منظر یک پیرمرد نود ساله روایت می کند. او بر آن است که شب تولد نودسالگی خود را با دخترکی جوان و باکره بگذراند. او که در زندگانی دراز خود مردی بوده است زن باره، و همواره شیفته زنان تن فروش به یک پانداز آشنا، زنی که بارها کار او را راه انداخته است رجوع می کند و اینها مقدمه عشقی تند و پیرانه سر می شود.



قهرمان رمان مارکز حتی وقتی که با زنان تن فروش نبوده است، محبت معشوقه های طاق و جفت خود را با پول و هدایای گران قیمت جبران کرده است. او از آن مردهاست که از رابطه دائم و عمیق با یک زن وحشت دارند. از بستری به بستری دیگر می گریزند با این قصد پنهان که در تن کامی از تن دادن به رابطه تن زنده. با این حال تقدیر چنین است که قهرمان مارکز که انگار عمر نوح دارد، در نود سالگی به آن دخترک نوجوان دل بسپرد. دختر در بستر آرمیده و او در آن حال با چشمانش تن دخترک را لمس می کند، بی آن که به او نزدیک شود. به زودی تن کامگی به یک عشق و عشق به یک رابطه عمیق انسانی می انجامد. صبح ها پیرمرد از خواب برمی خیزد و در گوش دل داده خود کلمات عاشقانه می گوید، برای او آواز می خواند، احساس می کند که از نو تولد یافته و برای آینده نقشه ها در سر می پروراند. تازه در آن لحظه است که در نود سالگی به این حقیقت می رسد که بیهوده زندگانی کرده است. بیان همان مفهوم عرفانی که معنای زندگی را در عشق به معشوق می جوید، و اینها همه به همین شکل ادامه می یابد تا این که یک شب، وقتی از خواب برمی خیزد می بیند که از معشوقش - دلدادینا هیچ نشانی نیست. پیرمرد پریشان می شود. نگران است که نکند دلدادینا به آن جنده ای تبدیل شده باشد که او قصد داشته در شب تولد نود سالگی اش او را به آن جنده تبدیل کند. به یک معنا وحشت او از این است که سرنوشت آن زن هایی که جسم آنها را به زر خریده، اکنون در زندگی دل داده اش - دلدادینا مکرر شود. پس تصمیم می گیرد که این دور باطل را به هم زند. تلاش او - ناگفته پیداست که بی حاصل است. پیرمرد و دختر باکره از مهمترین مضامین ادبیات داستانی است. از نوح و دخترانش تا کمدی دلارته و کازانووا که در قصر داگس به دخترکی خدمتکار دل می بندد، یا آن بازیگر تأثر در اثری از توماس برنهارد که در پیری به این نتیجه می رسد که تنها عاملی که او را به زندگی پیوند می دهد عشق به یک دخترک نوباوه است، این مضمون در ادبیات مکرر شده است. مارکز اما بیش از همه از رمان "زیباروی خفته" اثر یاسوناری کاواباتاس متأثر بوده است و مانند این نویسنده ژاپنی داستانی روایت می کند درباره پیری و جوانی، عشق و مرگ، زیبایی و گذرا بودن زیبایی های در طول زندگی - اثری که عاطفه خواننده را برمی انگیزاند و او را پیرامون چنین مفاهیمی به تفکر وامی دارد.
